

## «دیداری شاعرانه با شاعری جاودانه»

### «قونیه: خوان گسترده‌ی مولوی»

#### درآمد

قونیه تقریباً در جنوب غربی ترکیه واقع شده و تاریخی بسیار کهن دارد. باستان‌شناسان، آثاری در این شهر یافته‌اند که دیرینگی آن را تا ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به عقب می‌برد و چه جریان‌هایی که در هزاره‌های گذشته بر قونیه گذشته است!

ترکیه موقعیت جغرافیایی ویژه دارد. از همین رو بارها جایگاه درگیری اروپایی‌ها و آسیایی‌ها بوده است. «یونانیان باستان شبه جزیره‌ی آسیای صغیر<sup>۱</sup> را که بخش آسیایی کشور ترکیه را تشکیل می‌دهد، آناتولیا (طلوع خورشید) می‌نامیدند ... این ناحیه از کهن‌ترین سرزمین‌های مسکونی جهان و یکی از خاستگاه‌های تمدن یونانی است. از سده‌های هشتم پیش از میلاد، یونانی‌ها شهرهای مهمی مانند بیزانس (استانبول)، تروا، افسوس، سمورنا (ازمیر) را در آن سرزمین بنا نهادند و با ایران همسایه شدند. در زمان هخامنشیان بخشی از امپراتوری ایران بود و چندی هم در تصرف اشکانیان قرار داشت. امپراتوری روم در سال ۱۹۶ میلادی بر این سرزمین تسلط یافت و پس از تجزیه‌ی آن امپراتوری، این سرزمین به روم شرقی ملحق گردید و شهر بیزانس به پایتختی امپراتوری روم شرقی انتخاب شد. امپراتوری روم شرقی از سال ۳۹۵ تا ۱۴۵۳ دوام آورد و بر بخش‌های متغیری از سرزمین آناتولی حکومت کرد. در سده‌ی یازدهم میلادی سلجوقیان روم بر قسمت‌هایی از آن تسلط یافتند و با رو به ضعف نهادن آنان، دولت‌های کوچک مستقلی در گوشه و کنار پدید آمد ... عثمانی‌ها که از مهاجران آسیای مرکزی بودند در آغاز از سلجوقیان روم پیروی می‌کردند و هنگامی که سلجوقیان در سال ۱۲۹۹ میلادی منقرض شدند، اعلام استقلال کردند و قلمرو خود را از هر سو توسعه دادند». (گیتا شناسی نوین، ۱۳۸۲، عباس جعفری، مؤسسه‌ی جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ص ۲۰۳).

با گسترده شدن اسلام در آناتولی حمله‌های مسلمانان به بیزانس افزایش یافت. امویان و عباسیان بسیاری از حمله‌های خود را از سمت قونیه سامان می‌دادند. سلیمان شاه سلجوقی قونیه را پایتخت خود کرد.

قونیه بین سال‌های ۴۷۵ تا ۶۹۹ هجری پایتخت و مرکز خاندان سلجوقی آناتولی، بود. و در همین دوره بود (سال ۶۰۲ قمری) که سلطان علاءالدین کی‌قباد، بهاء‌ولد (پدر جلال‌الدین مولوی) را به شعر قونیه دعوت کرد و از آن به بعد نام این شهر با نام مولوی گره خورد.

\*\*\*

عصر روز دوشنبه (۸۵/۹/۲۷) ترمینال دوم پروازهای خارجی فرودگاه مهرآباد، از ساعت ۲ بعدازظهر شاهد گرد آمدن و دیدار نزدیک به شصت نفر از شاعران سراسر کشور بود. بلیت‌های هواپیما که از سوی آقای علیرضا قزوه-رییس شورای شعر- برای هر کدام از اعضای کاروان تهیه شده بود، به

<sup>۱</sup> آسیای صغیر یا آناتولی، شبه جزیره‌ای است در غرب آسیا که شمال آن به دریای سیاه و دریای مرمره می‌رسد. جنوب آن به دریای مدیترانه، سوریه و عراق و مغرب آن به دریای اژه می‌رسد. ایران همسایه‌ی مشرقی این سرزمین است.

آن‌ها تحویل داده شد و هواپیمای شرکت ایران‌ایر-حامل کاروان فرهنگی ایران- با ربع ساعت تأخیر (ساعت ۱۶:۱۵) تهران را به مقصد قونیه ترک کرد. مدت پرواز دو ساعت و چهل دقیقه طول کشید. عقربه‌ی ساعت‌ها را یک ساعت و نیم عقب کشیدیم تا به وقت ترکیه تنظیم شود. در آسمان ترکیه، خلبان، افزون بر توضیحاتی درباره‌ی مسیر پرواز، به مسافران شاعر خود نیز خوش آمد ویژه گفت و آقای عبدالجبار کاکایی از طریق بلندگوی مهماندار، اشعاری از مولوی و سروده‌هایی از خود را قرائت کرد. ساعت ۱۷:۳۰ به وقت ترکیه هواپیما در فرودگاه قونیه به زمین نشست. تشریفات ورودی (بررسی گذرنامه‌ها) به کندی- انجام گرفت و حدود یک ساعت و نیم طول کشید. در همین مدت، برگه‌هایی که مشخصات هتل و اتاق افراد را مشخص می‌کرد به آن‌ها تحویل داده شد. من با آقای سعید بیابانکی هم اتاق شدیم. دو دستگاه اتوبوس مسافران را به هتل «بالیک چی لار» منتقل کرد. پس از ورود به هتل، صرف شام و دریافت کلید اتاق‌ها، هر کسی در اتاق خود ساکن شد. «بالیک چی لار» در زبان ترکی به معنای «ماهی‌گیران» یا «ماهی‌فروشان» است. هتل بالیک چی لار در حاشیه‌ی میدانی واقع بود که تا آرامگاه مولوی بیش از سی صد متر فاصله نداشت. فضای شهر قونیه آن شب خیلی گرفته و تاریک بود. ابتدا گمان کردیم مه غلیظی شهر را فرا گرفته است اما بوی شدید زغال سنگ معلوم کرد که تاریکی شهر به دلیل دود غلیظ ناشی از مصرف زغال سنگ است که مردم برای گرم کردن خانه‌های خود می‌سوزانند. ساعت ۱۰ شب تصمیم گرفتیم ساعتی را در کوچه‌های قونیه قدم بزنیم، اما دود غلیظ زغال سنگ اجازه نداد بیش از ربع ساعت تاب بیاورم. ناچار برگشتم درحالی که همچنان در گذشته‌ی قونیه غرق بودم و به تاریخ آن می‌اندیشیدم.

\*\*\*

آن شب از نیمه گذشته بود و من همچنان در «لابی» هتل «بالیک‌چی‌لار» غرق در تاریخ بودم. برخاستم و به امید آن که فردا در روشنایی روز، قونیه را روشن‌تر ببینیم به اتاق خود رفتم و خوابیدم.

هنوز عقربه‌های ساعت به ۶ صبح نرسیده بودند که با صدای خوش اذان بیدار شدم. صدای اذان در شهر پیچیده بود و تا آن لحظه گمان نمی‌کردم که اذان صبح در یکی از شهرهای ترکیه با این صدای رسا از بلندگو پخش شود و در شهر طنین بیندازد. اما روزهای بعد دیدم که صدای اذان پنج‌گانه، نه تنها در قونیه که در شهر استانبول نیز هر روز در همه جای شهر به گوش می‌رسد. ساعت ۷/۵ صبح برای صرف صبحانه به رستوران هتل رفتیم و ساعت ۹/۵ برای زیارت مولانا و دیدار از بناهای تاریخی، هتل را ترک کردیم. شهر روشن شده بود اما هنوز دود و بوی زغال‌سنگ حضور داشت. با دیگر اعضای کاروان پیاده و دسته‌جمعی، به محل آرامگاه مولوی رفتیم. ورودیه‌ی آرامگاه برای هر نفر ۵ لیره‌ی ترکیه، تقریباً معادل ۳۳۰۰۰ ریال ایرانی بود. پس از پرداخت ورودیه و دریافت بلیت به حیاط آرامگاه وارد شدیم و راهنمای کاروان درباره‌ی بنای آرامگاه توضیحاتی دادند. مکانی که امروزه «تربه‌ی مولانا» یا آرامگاه مولوی نامیده می‌شود. در ابتدا باغچه‌ای پر از گل بوده است که علاءالدین کی‌قباد، سلطان سلجوقی، به سلطان العلماء بهاء‌ولد (پدر مولوی) هدیه داده

است. پس از درگذشت بهاء‌ولد او را در همین باغچه به خاک می‌سپارند و این مکان به یکی از محل‌های تدریس و سماع مولوی تبدیل می‌شود. مولوی و برخی از اعضای خانواده‌ی او نیز در همین جا به خاک سپرده شده‌اند. سلطان ولد، پسر مولوی پس از درگذشت پدر، با حمایت حاکم وقت قونیه، بنای آرامگاه را می‌سازد و گنبد سبز رنگی را که دوازده حلقه دارد بر آن بنا می‌نهد. در اطراف حیاط آرامگاه، حجره‌هایی ساخته شده که استفاده‌های گوناگون دارد (سماع‌خانه، سفره‌خانه، حجره‌ی مثنوی‌خوانی و ...) بر سر در ورودی ساختمان اصلی آرامگاه علاوه بر عبارت «یا حضرت مولانا»، با خطی به رنگ طلایی این بیت نگاشته شده است:

کعبه العشاق باشد این مقام هر که ناقص آمد این جا شد تمام

ساختمان آرامگاه، بنایی بزرگ، باشکوه و روحانی است که در آن مقبره‌های خانواده‌ی مولوی و مریدان او (۶۷ قبر) با منظره‌ی زیبا نشان داده شده است: سنگ‌هایی بلند و برآمده به شکل صندوقچه و مزین به پارچه‌های نگاری. بر مقبره‌ی مربوط به هر کدام از مردان کلاه مخصوص مولوی نهاده شده است. همواره موسیقی ملایم و دلنشین سماع در آن نواخته می‌شود. مأمورانی در جایگاه‌های مختلف ایستاده‌اند و بازدیدکنندگان را راهنمایی می‌کنند و اصرار دارند که معنویت فضا حفظ شود. در همین ساختمان آرامگاه موزه‌ای از وسایل قدیمی ایجاد شده که آرامگاه را بسیار دیدنی‌تر کرده است؛ از آن جمله است: سازهای گوناگون که متعلق به مولوی و مریدان او بوده است (نی، چنگ، دف، تنبور، کمانچه، رباب، عود و ...) کلاه و جبه و دستار مولوی، جعبه‌ای که در آن مویی از ریش پیامبر (ص) نگه‌داری می‌شود، نسخه‌های خطی از قرآن کریم و برخی از آثار شاعران گذشته‌ی ایران (نظامی، عطار، حافظ و ...)، شمع‌دانی‌ها، فرش‌ها و ...

بازدیدکنندگان پیش از ورود کفش‌های خود را داخل پوشش‌های پلاستیکی می‌نهادند تا کف پای آن‌ها روی فرش قرار نگیرد و پس از بیرون آمدن، پوشش‌های نایلونی را در جایگاه خود قرار می‌دادند.

پس از زیارت آرامگاه مولوی با رییس آرامگاه دیدار کردیم و در محل دفتر کار ایشان جلسه‌ای (۴۵ دقیقه‌ای) تشکیل شد. رییس آرامگاه که می‌توانست به فارسی هم صحبت کند درباره‌ی بنای آرامگاه و بازدیدکنندگان روزانه‌ی آن توضیحاتی دادند. از جمله آن که بازدیدکنندگان آرامگاه مولوی از کشورهای گوناگون می‌آیند؛ آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ژاپن، کره، کشورهای مسلمان و از جاهای دیگر. اگر ارتباط زبانی مولوی را با مردم فارسی زبان ایران در نظر بگیریم. می‌توانیم بگوییم که ایرانی‌ها با مولوی آشناترند ولی تعداد بازدیدکنندگان ایرانی نسبت به ملت‌های دیگر کمتر است. ایشان همچنین می‌گفتند سالانه حدود یک و نیم میلیون نفر از این جا بازدید می‌کنند و درآمد آن هم سالانه حدود ۴ الی ۵ میلیون لیره است. کلیه‌ی وجوه دریافتی نیز به حساب خزانه‌ای دولت واریز می‌شود.

رییس آرامگاه درباره‌ی مراسم چله‌نشینی و مراقبه‌ی دراویش مولوی هم صحبت کردند و در پیوند با تاریخچه‌ی بنا گفتند که مریدان مولوی پس از درگذشت او از پسرش سلطان ولد، خواهش

کردند که بنایی بر آرامگاه مولوی و پدرش بهاء‌ولد بسازد و این بنا به دست معماری تبریزی، با حمایت پادشاه سلجوقی و هزینه‌ی ۱۳۰ هزار درهم سلجوقی ساخته شد و پس از آن در دوره‌های بعد حجره‌های اطراف آرامگاه هم به آن افزوده گردید.

از چهار طرف می‌توان به محوطه‌ی آرامگاه مولوی وارد شد. یکی از این درها «درخاموشان» نامیده می‌شود، زیرا این در به سمت قبرستان عمومی باز می‌شود. در دیگر «در درویشان» نامیده می‌شود و همین دری است که در اصلی و عمومی ورود به محوطه‌ی آرامگاه است. در سمت دیگر آرامگاه «در چلبیان» نامیده شده است، زیرا به سمت منطقه‌ی چلبی نشین‌ها باز می‌شده است. دری دیگر در پشت آرامگاه وجود دارد که به آن «در گستاخان» می‌گویند. در گذشته اگر درویشی در مدت ۱۰۰۱ روز چله‌نشینی خطایی می‌کرد، او را جریمه می‌کردند و مجبور می‌شد بر روی یک پا بایستد و پس از تنبیه او را از در عقب که به «در گستاخان» مشهور شده بود بیرون می‌فرستادند.

ساعت ۱۲:۱۵ اعضای کاروان از آرامگاه بیرون آمدند و به هتل بازگشتند و من حدود نیم ساعت دیگر در خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف آرامگاه قدم زدیم تا بازهم به گذشته‌ها برگردیم. قبرستان وسیعی با فاصله‌ی یک خیابان در کنار آرامگاه مولوی بود. کتیبه‌های بلند این قبرها که مربوط به مسلمانان سنی مذهب بود، آشکارا تأثیر گذاری فرهنگ رومیان مسیحی را نشان می‌داد. معماری روم شرقی بیش از همه جا در بناهای باشکوه مسجدها نمایان بود. بنای مسجدهایی که به فراوانی در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر دیده می‌شد. بر اساس همان معماری کلیساهای روم شرقی بود و همگی با مسجد مشهور «ایاصوفیا» - که در اصل کلیسای مسیحیان بود است - شباهت آشکار داشتند.

روز سه‌شنبه ساعت ۲ بعدازظهر به همراه آقایان قزوه، اکرامی و بهاری به دفتر امور فرهنگی شهر قونیه رفتیم و بر اساس برنامه‌ای که از قبل هماهنگ شده بود. با مدیران آن مرکز جلسه‌ای تشکیل دادیم و درباره‌ی اهداف و برنامه‌های کاروان و ضرورت ارتباط فرهنگی گفت و گوهایی رد و بدل شد.

سه‌شنبه شب در تالار هتل سلجوق جلسه‌ای با حضور برخی از شاعران، نویسندگان و اهالی فرهنگ قونیه برگزار شد و پس از خوش‌آمدگویی شهردار قونیه و نماینده‌ی رای‌زن فرهنگی و آقای قزوه (مسئول کاروان) و نیز بعد از معارفه‌ی دوستان، از هر دو طرف ایرانی و ترک سروده‌هایی خوانده شد و سخنرانی‌هایی ارائه گردید. این جلسه تا ساعت ۱۰/۵ ادامه یافت و پس از آن به هتل بالیک‌چی‌لار برگشتیم و تا ساعت ۱۲/۵ جلسه‌ای در لابی هتل برگزار شد که به شعر خوانی، نقل خاطر و گفت و گوی دوستان گذشت.

صبح روز چهارشنبه از ساعت ۹/۵ به قصد بازدید از مناطق دیدنی شهر قونیه هتل را ترک گفتیم. ابتدا به منطقه‌ی بیلاقی و زیبای طاووس بابا رفتیم. جایی که آرامگاه «طاووس بابا» در آن جا بود و چشم اندازی بسیار زیبا و دیدنی داشت و روایت شده است که مولوی به این منطقه دلگشای بیلاقی می‌آمده و در کنار حسام‌الدین چلبی به سرودن مثنوی می‌پرداخته است. پس از آن به محل آرامگاه آتش‌باز ولی، تپه‌ی علاء‌الدین، مسجد علاء‌الدین، آرامگاه منسوب به شمس تبریزی و ... رفتیم.

طاووس بابا از مریدان مولوی بوده است که از هند به قونیه سفر کرده و در شناخت خواص گیاهان دارویی و مداوای بیماران بویژه با نمک مهارت داشته است. از همین رو در کنار آرامگاه او همیشه مقداری نمک ریخته شده و کسانی که به کشف و کرامات این اولیا اعتقاد دارند برای شفای بیماران و برآورده شده حاجات خود اندکی از آن نمک‌ها برمی‌دارند و برای مصرف می‌برند.

درباره‌ی آتش‌باز ولی نیز حکایت‌هایی در زبان مردم قونیه می‌چرخد. از جمله آن که روزی هیزم دیگ غذایی که مولوی برای درویش بر اجاق می‌نهاد تمام شده بود و این مرید مخلص، برای آن که آتش خاموش نشود و غذا پخته شود پای خود را زیر دیگ غذا می‌گذارد تا با سوختن آن، غذا پخته شود(!) از همین رو او به «آتش‌باز ولی» نام برآورده است.

\*\*\*

آن روز در منطقه‌ی «طاووس بابا» بودیم که خبر تلخ تصادف یکی از همسفران ایرانی خود را شنیدیم: آقای «علی‌نقی» از اعضای کاروان فرهنگی نبود ولی با همسر و دو فرزند خود، با همان پرواز کاروان فرهنگی به قونیه آمدند و در هتل بالیک‌چی لار ساکن شدند. صبح چهارشنبه، پیش از آنکه ما از هتل بیرون برویم آن‌ها از دوستان خداحافظی کردند تا به استانبول بروند. در راه فرودگاه تاکسی آن‌ها با یک کامیون و یک اتوبوس تصادف کرده بود. پدر خانواده در دم جان سپرده بود و بقیه به بیمارستان منتقل شده بودند. صحنه‌ی تصادف با دوربین پلیس ضبط شده بود و به عنوان خبری مهم چهارشنبه شب چندین بار از تلویزیون ترکیه پخش شد. تلخی این خبر تا پایان سفر همراه ما بود.

\*\*\*

یکی از مکان‌هایی را که صبح روز چهارشنبه دیدیم، تپه بزرگ علاءالدوله بود که در زمان این پادشاه، این تپه‌ی مصنوعی با زحمت فراوان در طول ۶۰ سال ساخته شده بود و بلندترین نقطه شهر قونیه بر روی آن تپه مسجدی بزرگ، با نام مسجد علاءالدوله بنا گردیده بود. در داخل این مسجد ۳۱ ستون مرمری بود که به قول یکی از راهنمایان گردشگری قونیه بیشتر آن‌ها از کلیساهای مسیحیان که از سوی مسلمانان فتح شده بود آورده شده و برای بنای این ساختمان عظیم استفاده شده است. قبر ۸ نفر از پادشاهان سلجوقی نیز در همین مسجد است (مسعود، قلیچ ارسلان، رکن الدین سلیمان، غیاث الدین کی خسرو، علاءالدین کی قباد و ...).

بنای دیگری که آن روز دیدیم بنایی است که به «مسجد و تپه‌ی شمس» (آرامگاه شمس تبریزی) معروف است. اهالی قونیه معتقدند این مکان، آرامگاه شمس تبریزی است، اما در این انتساب تردید جدی وجود دارد. در هر حال امروزه این مکان یکی از مراکز مهمی است که علاقه‌مندان به مولوی به زیارت آن می‌آیند.

این بنا فضایی آرام و روحانی دارد و سنگی بزرگ و برآمده (صندوقچه) که قبر شمس خوانده می‌شود در گوشه‌ی آن جای دارد.

قونیه هم اکنون حدود ۷۰۰ هزار نفر جمعیت دارد و از شهرهایی است که با برنامه‌ریزی و مدیریت شایسته توانسته است از راه جلب گردشگر داخلی و خارجی درآمد مناسبی داشته باشد. بجز امکانات مناسب شهری همچون راه‌آهن، فرودگاه، مهمان‌سراها و هتل‌ها و ... مکان‌های تاریخی،

مسجدها و موزه‌ها بر استعداد جذب گردشگر و رونق صنعت توریسم افزوده است. بناهایی چون: آرامگاه مولوی، مقام شمس، کاخ علاءالدین و ... مساجدی چون: مسجد علاءالدوله، مسجد عزیزیه، مسجد سلطان سلیم، مسجد شرافالدین، مسجد شمس تبریزی و ... ، موزه‌های جالبی چون: موزه اینچه مناره، موزه‌ی مولانا، موزه‌ی آتاتورک، موزه‌ی قویون اوغلی و ... .

قونیه از مذهبی‌ترین شهرهای ترکیه است این شهر مردمی خوش‌رفتار، ساده و مذهبی دارد و مساجد آن معمولاً هنگام نماز جماعت پر از جمعیت می‌شود. صبح‌ها وقت نماز صبح در مسجد سلطان سلیم که نزدیک هتل بالیک‌چی‌لار بود بیش از سی صد نفر گرد می‌آمدند و نماز جماعت می‌خواندند و این وضع در مساجد دیگر قونیه نیز جریان داشت. در مراکز خرید و فروش، مغازه‌ها و بازارهای قونیه علاوه بر پوشاک، پارچه و انواع محصولات فرهنگی (فیلم‌ها، کاست‌ها، نرم‌افزارها) و شیرینی‌های رنگارنگ، انواع گوناگون صنایع دستی، چون: گلیم، قالی، نمد و ... آدمک‌هایی که نماد سماع صوفیانه هستند و مانند آن‌ها به فراوانی عرضه می‌شود و میل گردشگر را به دیدن و خریدن می‌چرخاند و بر رونق زندگی در قونیه می‌افزاید.

\*\*\*

عصر روز چهارشنبه ۲۹ آذر ماه ساعت ۵ بعدازظهر، برای دیدن مراسم سماع، هتل را به قصد جایگاه برگزاری مراسم ترک کردیم. تالار اصلی سماع، تالاری مدور و بسیار بزرگ بود که به نظر می‌رسید گنجایش حدود سه هزار نفر را داشته باشد و صندلی‌هایی که دور تا دور تالار، نصب شده بود، بر مرکز آن که محل سماع بود اشراق داشتند. اما آن شب مراسم از سوی مدیران فرهنگی و شهردار شهر قونیه، به گونه‌ای ویژه، برای کاروان فرهنگی ایران تدارک دیده شده بود و در یک سالن کوچک‌تر (۴۰۰ نفری) اجرا می‌شد.

پس از مراسم سماع که حدود یک ساعت طول کشید، به هتل برگشتیم و بعد از صرف شام، جلسه‌ای ۱/۵ ساعته در لابی هتل برگزار شد. و پس از آن من یک بار دیگر برای قدم زدن در کوچه‌های شهر قونیه، به تنهایی از هتل بیرون رفتم و از ساعت ۱۰ تا ۱۲/۵ آن شب در اطراف آرامگاه مولوی قدم زدم و باز هم به بناهای تاریخی و موزه‌های دیدنی، باغ‌های زیبا و مردم ساده و پوشیده‌ی آن شهر اندیشیدم.

\*\*\*

ساعت ۴/۵ عصر روز پنجشنبه، سی‌ام آذر ماه، کاروان فرهنگی ایران، هتل بالیک‌چی‌لار را به قصد ایستگاه راه‌آهن ترک کرد. بر اساس هماهنگی‌های قبلی، اعضای کاروان به وسیله‌ی قطار از شهر قونیه به شهر استانبول عزیمت می‌کرد. ساعت ۶ عصر قطار حرکت کرد. یکی از واگن‌های قطار ویژه‌ی اعضای ۶۰ نفری کاروان پیش‌بینی شده بود. آن شب برای اعضای کاروان فرهنگی یکی از به یادماندنی‌ترین شب‌های یلدا بود. مراسم شب یلدا از ساعت ۷/۵ تا ۱۲/۵ در همان قطار برگزار شد. این مراسم شامل چند بخش بود:

- خاطره‌گویی، آوازخوانی و توزیع شیرینی و آجیل که از آغاز تا پایان مراسم ادامه داشت.

- سخنرانی چهل و پنج دقیقه‌ای این بنده با موضوع فلسفه‌ی شب یلدا و دلایل حافظ خوانی در این شب.

- مراسم گردآوری رباعیات، داوری آن‌ها و اعلام نفرات برگزیده. توضیح: آقای قزوه از یکی دو روز پیش اعلام کرده بود که اعضای کاروان هر کدام یکی دو رباعی در پیوند با حضرت رسول اکرم (ص) بسرایند تا در مراسمی این رباعی‌ها داوری شوند و به نفرات برگزیده جوایزی داده شود.

رباعی‌ها از ساعت ۸/۵ تا ۹/۵ جمع‌آوری شدند و عدد آن‌ها به ۸۵ رباعی رسید. پنج نفر به عنوان داور انتخاب شدند و رباعی‌های آن‌ها از داوری حذف شد (آقایان محمد جواد محبت، علیرضا قزوه، کاووس حسن‌لی، سیدعلی میرافضلی و دکتر اکرامی). مقرر گردید به نفر اول و دوم جایزه‌ی سفر به سوریه و لبنان تعلق گیرد و آقای عبدالجبار کاکایی از طرف موسسه خود پرداخت این جایزه را بر عهده گرفتند و جایزه‌ی نفرات سوم تا پنجم نیز به ترتیب یک میلیون ریال، پانصد هزار ریال و چهارصد هزار ریال تعیین شد که قرار شد از سوی آقای قزوه پرداخت شود.

رباعی‌های جمع‌آوری شده را آقای کاکایی یکی یکی خواندند و هر یک از هیات داوران به هر کدام از رباعی‌ها امتیاز جداگانه دادند. پس از خوانش همه‌ی رباعی‌ها، امتیازات داده شده محاسبه و معدل گیری شد و بالاخره نفرات برگزیده تعیین شدند. آقای کاکایی که از جمله‌ی برگزیده شدگان بودند به نفع نفرات پس از خود کنار رفتند و در نهایت آقایان: بیابانکی و حامدی برنده‌ی جایزه‌ی سفر به سوریه و لبنان شدند و آقایان شفیعی و یوسف‌نیا جایزه‌های نقدی را بردند.

قطار ساعت ۸ صبح به استانبول رسید و دو دستگاه اتوبوس اعضای کاروان را؛ در یک مسیر طولانی (حدود یک ساعت) به هتل «خلیج» منتقل کردند. هوای پاک و بسیار مطبوع صبحگاهی، سرسبزی و طراوت اطراف اتوبان و مناظر بسیار زیبای شهر استانبول، تفاوت آشکار این شهر را با قونیه نشان می‌داد.

\*\*\*

استانبول که در گذشته «قسطنطنیه» نامیده می‌شده، مهم‌ترین، زیباترین و پر رونق‌ترین شهر ترکیه است. این شهر نزدیک به نه میلیون نفر جمعیت دارد. (تقریباً سه برابر جمعیت آنکارا که پایتخت کنونی ترکیه است).

بخشی از شهر استانبول در ناحیه‌ی اروپایی و بخشی دیگر آن در ناحیه‌ی آسیایی قرار دارد و این شرایط، موقعیتی ویژه برای این شهر پدید آورده است.

تنگه‌ی زیبای بُسُفَر در قلب این شهر آب‌های دریای سیاه را به دریای مرمره و دریای اژه و از آن جا به دریای مدیترانه پیوند می‌دهد. استانبول در بیشتر دوره‌های گذشته، پایتخت کشور ترکیه به شمار آمده و هم‌اینک نیز آبادترین و پر رونق‌ترین شهر ترکیه است. برای مثال در زمانی که سفر ما به ترکیه صورت می‌گرفت، هر روز هفته از استانبول به ایران پرواز هوایی انجام می‌گرفت و در برخی روزها این ارتباط هوایی به چندین پرواز می‌رسید. درحالی که در آنکارا که پایتخت ترکیه است هفته‌ای سه روز پرواز هوایی به ایران وجود داشت.

\*\*\*

اتوبوس حدود ساعت ۹ صبح به هتل خلیج در منطقه‌ی تپه‌باشی رسید.

آقای دیدبان که حدود ۱۵ روز پیش به عنوان کارشناس فرهنگی کنسول‌گری ایران در استانبول منصوب شده بود. هم زمان با ورود ما، به هتل خلیج آمدند و برای من که از قبل با ایشان آشنایی و دوستی داشتم، دیداری خرسند کننده بود. وسایل سفر را در اتاق (شماره‌ی ۵۵۳۰) گذاشتم و همراه با آقایان قزوه و دیدبان از هتل خارج شدیم. آقای قزوه تصمیم گرفته بودند زودتر به ایران برگردند و ما برای یافتن بلیت برای ایشان، با اتومبیل کنسول‌گری ساعتی را در شهر استانبول به گشت‌زنی مشغول بودیم. پرواز ایران ایر ساعت ۱۱ صبح آن روز به ایران بازگشته بود و پروازهای ترک تا یکشنبه شب جا نمی‌داد. بلیت برگشت شرکت ترکیش از استانبول به ایران سی‌صد و هفتاد هزار دلار بود. بالاخره به دلیل جا نداشتن پروازها، آقای قزوه از برگشت زودتر خود منصرف شد و ناچار شد در همان زمان پیش‌بینی شده (دوشنبه ۸۵/۱۰/۴) همراه با اعضای دیگر کاروان برگردد. به کنسول‌گری ایران رفتیم و نهار، در اتاق آقای دیدبان مهمان ایشان بودیم. آقای میر خلف، کارشناس حقوقی کنسول‌گری هم در این میهمانی حضور داشتند.

عصر آن روز از دوستان کنسول‌گری خداحافظی کردیم و با آقای قزوه تا ساعت ۹ شب به گشت و گذار در خیابان‌های شهر پرداختیم تا با وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم بیشتر آشنا شویم. وضعیت اجتماعی فرهنگی شهر استانبول با شهر قونیه به شدت متفاوت بود. چهره‌ی عمومی شهر استانبول کاملاً اروپایی به نظر می‌رسید و تلاش‌هایی که این کشور در سال‌های اخیر برای پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا انجام داده است، در وضع ظاهری مردم نمودی کاملاً آشکار داشت. فاصله‌گیری از زندگی شرقی و پیش‌گیری از غربیان در زندگی غربی، در بسیاری از مظاهر اجتماعی این شهر مشهود بود.

برخی از صحنه‌هایی را که در روزهای بعد در استانبول دیدیم، پیش از آن هرگز در کشورهای چون فرانسه و آلمان ندیده بودم. تأکید فراوان مردم این شهر برای جذب گردشگر تا آن جا بود که در برخی از خیابان‌ها، عرضه‌ی آدمی نیز همانند کالا و گاهی بیشتر از آن در قیمت‌های مختلف تبلیغ می‌شد. اما از سویی دیگر مسجدهای فراوان شهر نیز همچنان محل رفت و آمد و نماز جماعت مسلمانان بود.

صبح روز شنبه از ساعت ۱۰ صبح به قصد بازدید دسته جمعی از مناطق دیدنی شهر از هتل خارج شدیم و با گذشت از آکسارا، پل گالاتا و منطقه‌ی سیرکچی به محله‌ی سلطان احمد و میدانی که مشهور به «میدان اسب دوانی» بود رسیدیم. این میدان ۵۵۰۰ متری (طول ۱۱۷ و عرض ۴۷۰ متری) در دوران بیزانس محل برگزاری مسابقات ازابهرانی بوده است. همچنین در گذشته از این میدان، همچون آمفی تئاتری برای اجرای نمایش‌های مختلف استفاده می‌شده است، از جمله آن که در آن جا گلادیاتورها با هم نبرد می‌کردند و در بعضی مواقع حیوانات وحشی را به جان بردگان می‌انداختند و بردگان با حیوانات به جنگ می‌پرداختند تا موجب تفریح حاکمان و تماشاچیان شوند. از جمله بناهای دینی این میدان سه سازه‌ی بلند است. یکی ستون سنگی یک پارچه‌ی عظیم است از



جنس گرانیت که به زبان ترکی به آن «دیکلی تاش» (=سنگ عمودی) می‌گویند، با ارتفاع ۲۰ متر و وزن ۳۰۰ تن. این سنگ از مصر به آنجا منتقل شده تا نشانی از قدرت نمایی باشد. دیدن این ستون بلافاصله آدمی را به یاد ستون سنگی مانند آن می‌اندازد که در میدان کنکور پاريس قرار داده شده است. آن سنگ عظیم را هم از مصر به پاریس آورده‌اند.

ستون عظیم دیگری به اسم ستون حصیری در این میدان وجود دارد که ارتفاع آن ۳۲ متر است. بجز این دو ستون، بخشی از ستون شکسته‌ی فلزی نیز در این میدان قرار دارد که به شکل مارپیچ ساخته شده است. یکی از راهنمایان تور می‌گفت: در یکی از جنگ‌های داریوش با رومیان، لشکریان داریوش بر اثر خیانت یکی از فرماندهان شکست می‌خورند و رومیان شمشیرهای لشکریان ایران را ذوب می‌کنند و به شکل ستون بزرگ مارپیچ در می‌آورند و در این میدان نصب می‌کنند تا عبرتی برای دیگران باشد و با این شیوه قدرت خود را به رخ دیگران بکشند! دو مسجد عظیم سلطان احمد و ایاصوفیه در همین جا و در کنار همین میدان قرار دارند.

مسجد سلطان احمد به دستور سلطان احمد و برای نشان دادن قدرت معماری اسلامی در برابر قدرت معماری بیزانس و روم غربی در طول سال‌های ۱۶۰۹ تا ۱۶۱۶ در مقابل بنای عظیم ایاصوفیه ساخته شده است. این مسجد که به دلیل رنگ کاشی‌ها به مسجد آبی هم مشهور است. بنایی است بسیار بزرگ، مرتفع، باشکوه و با جلال و جبروت که شش مناره‌ی بزرگ بر عظمت آن افزوده است و نشان دهنده‌ی شکوه معماری است. اما از نظر کلی با همان معماری ایاصوفیه و به تقلید از همان شیوه ساخته شده است. اساساً مساجد ترکیه همه با همین گونه ترکیب بنا شده‌اند.

در برابر مسجد سلطان احمد و با فاصله‌ی حدود ۳۰۰ متر، بنای بزرگ و باشکوه، ایاصوفیه قرار دارد. این بنا در اصل کلیسا بوده که در سده‌ی ششم میلادی در طول پنج سال ساخته می‌شود و با مساحت ۷۵۷۰ متر مربع بزرگترین کلیسای زمان خود به شمار می‌رفته است. پس از پیروزی مسلمانان و فتح قسطنطنیه این کلیسا به مسجد تبدیل می‌شود. و در سال‌های مختلف عبادتگاه مسلمانان بوده است. آتاتورک پس از پیروزی خود در سال ۱۹۲۳ این محل را به موزه تبدیل می‌کند و از حالت عبادتگاه بیرون می‌رود. ارتفاع گنبد بزرگ این بنا ۵۵ متر و قطر آن ۳۱ متر است. هنگام بازدید ما ورودیه‌ی بنای ایاصوفیه ۱۰ لیره‌ی ترکی بود و سالانه حدود یک میلیون نفر بازدید کننده داشت.

بعد از دیدن بناها و آثار منطقه‌ی سلطان احمد به دیدن کاخ زیبا و عظیم «دولماباچه» رفتیم و پس از آن، ساعت ۲ بعدازظهر، برای صرف نهار به سمت رستوران ایرانی (حافظ) به راه افتادیم.

کاخ ۶۰۰ متری دولماباچه که به دست سلطان عبدالمجید ساخته شده در ساحل اروپایی تنگه‌ی بسفر واقع شده است و مناظر بیرونی و درونی آن بسیار دلرباست. آتاتورک، مؤسس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۳۸ میلادی (دهم نوامبر) در همین کاخ چشم از جهان فروبسته است. در شهر زیبای استانبول، آنقدر بناهای دیدنی تاریخی وجود دارد که با فرصت کم نمی‌توان بسیاری از آن‌ها را دید.

مسجدهایی چون: مسجد اعظم سلیمانیه (که بر بالای تپه بنا شده و از زیباترین مساجد شهر استانبول است)، همچنین است مسجد رستم پاشا، مسجد ایوب، مسجد فاتح و ... و کاخ‌های دیدنی، همچون: کاخ توپ کاپی، کاخ بیلدیز، کاخ بیلر بیی، کاخ گوک سو و ... و موزه‌هایی چون: موزه هنرهای اسلامی، موزه سنت ایرنه، موزه ایاصوفیه، موزه فرش‌های ترکیه، موزه هنرهای زیبا، موزه نظامی و ... .

یکی از تفریحات بسیاری از کسانی که برای مسافرت تفریحی به استانبول می‌روند، قایق سواری در تنگه‌ی بسفر است. تماشای ساحل اطراف این تنگه و بناهای تاریخی واقع در حاشیه‌ی این ساحل زیبا برای گردشگران مفرح و دلنشین است.

بجز آن چه گفته شد باید یادآوری کرد که شهر استانبول از نظر برگزاری مراسم هنری و فرهنگی نیز همواره قابل توجه بوده است. برگزاری سالانه‌ی فستیوال بین‌المللی فیلم، مجالس موسیقی کلاسیک و غیر کلاسیک، اپراها، کنسرت‌ها و بسیاری دیگر از برنامه‌های تفریحی، بر رونق صنعت گردشگری در این شهر افزوده است.

بر همه‌ی این عوامل جذب توریست، باید به وجود مراکز متعدد خرید و فروش و بازارهای گوناگون عرضه‌ی کالا نیز اشاره کرد. بازارهایی که در آن‌ها از شیر مرغ تا جان آدمیزاد عرضه می‌گردد و برای سلیقه‌های مختلف برنامه‌ریزی تجاری شده است. تا تحرک اقتصادی شهر هر روز رونق یابد و بر دارایی‌های کشور افزوده شود.

\*\*\*

روز یکشنبه اعضای کاروان فرهنگی در اختیار خود بودند و هر کسی بنا بر سلیقه‌ی خود، برنامه‌ای را برای آن روز پیش‌بینی کرده بود. من نیز روز یکشنبه با چند نفر دیگر از دوستان به گشت و گذار در شهر استانبول پرداختیم تا هر چه بیشتر با وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم استانبول آشنا شویم.

\*\*\*

روز دوشنبه ۸۵/۱۰/۴ ساعت ۲ بعدازظهر هواپیمای بویینگ متعلق به شرکت ترکیش استانبول را به مقصد تهران ترک کرد و اعضای کاروان فرهنگی ایران با همین پرواز ساعت ۶ عصر به وقت ایران به تهران بازگشتند.